پیشخوان

حاشیه‌ای بر انتشار زندگینامه نعمت‌الله نصیری

کارنامه «پاسبان جهنمی»

■ شاهد توحیدی

اثر تاریخی- پژوهشی پاسبان جهنمی که به بررسی زندگی نعمت‌الله نصیری رئیس دستگاه امنیتی محمدرضا پهلوی پرداخته، در زمره آثاری است که از سوی مرکز اسناد انقلاب اسلامی و برای گروه سنی نوجوان و جوان منتشر شده است. در دیباچه کوتاه این مرکز در آغاز کتاب آمده است:

«چهار روز پس از پیروزی انقلاب، روی پشت‌بام مدرسه رفاه، گلوله‌ها شلیک شدند و به زندگی او پایان دادند. قدرت بی‌مثالش و امضای او که حکم نابودی و احیای خیلی‌ها بود، ثروت صدها میلیون تومانی‌اش و نزدیکی‌اش به شاه مانع اجرای حکم نشدند؛ حکم الهی «کتب علیکم القصاص فی القتلی»!

وی که با مقام ریاست ساواک غیرقابل دسترس‌ترین فرد دستگاه ستمشاهی به نظر می‌رسید، به دست تقدیر، چنان «خوار» دست انقلابیون شد... قصه «خواری» وی نیز همچون قصه‌های صعود وی به قله‌های قدرت در رژیم فاسد پهلوی شنیدنی است.

اثر پیش رو با قلم شیوای خانم زهرا کرمانی شرح حال ژنرال نعمت‌الله نصیری یکی از رؤسای ساواک آریامهری(!) است.»

در واپسین بخش از این کتاب و در روایت واپسین دوره از حیات نصیری می‌خوانیم:

«ارتشبد نصیری با تمام تلاش‌های خود در جهت تحکیم موقعیتش در ساواک، که ۱۳ سال به طول انجامید، درنهایت نگرانی‌اش به حقیقت پیوست، انقلابیون توانسته بودند بر تمام قوای مجهز حکومت فائق آیند و کنترل اوضاع را در دست بگیرند. نصیری در پشت میله‌های زندان در نقطه‌ای قرار گرفته بود که روزی خود آنجا را مهیای دربند کشیدن انقلابیون ساخته بود.

سپهبد سابق نعمت‌الله نصیری

هنوز هر از گاهی صدای شلیک گلوله به گوش می‌رسید. در تهران آرامشی نسبی برقرار بود. نیروهای مردمی به پاسداری از نقاط حساس و مراکز مهم شهر مشغول بودند، مردم جنب و جوش عجیبی داشتند، مدرسه رفاه مقر رهبری انقلاب شده بود و شمار دیگری از فرماندهان ارتش شاهنشاهی در دست نیروهای انقلابی بودند. مردم در جمع‌آوری سنگرهای خیابانی با یکدیگر متحد بودند و با مهربانی خود را برای جشن پیروزی مهیا می‌نمودند و جنایتکاران یکی پس از دیگری به دادگاه انقلاب سپرده می‌شدند تا در دادگاه عدل اسلامی محاکمه شوند. آیت‌الله صادق خلخالی از سوی امام خمینی (ره) مأمور شده بود تا با رعایت تمام موازین اسلامی و حقوق قانونی محکومان، به پرونده جنایتکاران و عوامل رژیم پهلوی رسیدگی کند. همه آرزوها و سرمستی‌های کسانی که روزی بدون توجه به خواسته‌های مردم در کنار حکومت محمدرضا پهلوی گرد آمده بودند به سرابی خشک مبدل می‌شد و از میان آنها نعمت‌الله نصیری به جرم سال‌ها شکنجه و کشتار از طرف دادگاه انقلاب به عنوان مفسدفی‌الارض شناخته شد و بدین ترتیب شمارش معکوس حیات وی آغاز گردید. پس از سال‌ها برای اولین بار بود که سردی هوا را احساس می‌کرد هرچند نگاه‌ها همه مملو از گرما بود.

یاد دوران کودکی و روزهای سرد سمنان افتاد بود و جوان‌هایی که در برف مشغول کار و تلاش بودند و دست‌های پینه‌بسته و ترک خورده‌شان که امیدی به فردا نداشتند، اما امروز برق امید را در چشم تک‌تک مردم می‌توانست ببیند. چندین بار نفس عمیق کشید تا شاید آرام گیرد. با وجود اینکه چند ماه بیشتر از روزی که با خبر مسرت‌بخش فراخوانده شدنش به تهران نگذشته بود، اما به اندازه تمام عمر برایش حوادث تلخ روی داده بود. او عمری را به پای هم‌کلاسی قدیمی‌اش ریخته بود اما همیشه ترس از کم‌توجهی و رنجش و غضب او آزارش می‌داد و حالا کابوس‌های تلخ همیشگی‌اش محقق شده بود. او می‌رفت تا گام‌های آخرینش را برای ایستادن بر فراز سکوی شکست بردارد. دست‌ها روی ماشه‌های سرد، محکم شده بودند و انتظار فرمان شلیک را می‌کشیدند. ژنرال تا به حال فقط تجربه صدور فرمان آتش و استشمام بوی باروت را داشت اما این بار داستان چیز دیگری بود. باروت، سرب و اسلحه چیزی جز پایان عمر خفت‌بارش را انتظار نمی‌کشیدند. ساعت ۲۳:۴۵ روز پنج‌شنبه ۲۶ بهمن ۱۳۵۷ و ژنرال بر فراز پشت‌بام مدرسه رفاه تهران ایستاده بود که ناگهان با برخاستن صدای رگباری داستان زندگی نعمت‌الله نصیری به پایان خود رسید.»

آیت‌الله سید محمد باقر موحد ابطحی کفن‌پوش در حاشیه یکی از راهپیمایی‌های انقلاب در شهر اقلید

علامه موحد ابطحی دو ماه قبل از پیروزی انقلاب عملا اداره اقلید را از دست نیروهای نظامی خارج نمود و در سراسر این شهر برای حراست از اموال عمومی و حفظ امنیت، خیمه‌های نگهبانی برپا کرد، در حالی که سلاحی جز سلاح سرد و نیروی ایمان به خداوند منان نداشت. جوانان شب تا صبح در درون خیمه‌ها به نگهبانی مشغول بودند و مردم گروه گروه برای آنان غذا، میوه، پسته و تنقلات می‌آوردند تا با توان و امکان و ایمان، در راه انقلاب فداکاری کنند و بالاخره یک ماه قبل از پیروزی انقلاب با جلوداری معظم‌له پاسگاه ژاندارمری اقلید به تصرف مردم درآمد و عکس‌های آن روز نیز موجود است که مرحوم علامه، تصویر امام را به فرمانده وقت ژاندارمری می‌دهد! و سربازان به مردم پیوسته‌اند و مردم آنها را به آغوش کشیده‌اند و این شهرستان هم به سهم خود سنگرهای طاغوت را فتح کردند.

نظری بر نقش تاریخی عالم مجاهد آیت‌الله سیدمحمدباقر موحد ابطحی در انقلابِ اقلید

حرکت حماسی یک عالم برای فروافکندن یک بت!

■ محمد امیری سوادکوهی

آنچه پیش روی دارید گزارشی از واپسین ماه‌های مبارزات انقلابی مردم شهرستان اقلید به رهبری زنده‌یاد آیت‌الله سیدمحمد باقر موحد ابطحی است. امید می‌بریم که انتشار این دست از روایات در آستانه چهلمین سالروز پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی مفید و مقبول افتد.

■■■

■ **استقبال کم‌نظیر مردم اقلید از علامه مجاهد**

در گزارش پیشین ما درباره روند انقلاب در شهرستان اقلید به رهبری زنده‌یاد آیت‌الله سیدمحمدباقر موحد ابطحی، بدین نکته رسیدیم که ایشان پس از سخنرانی افشاگرانه تیرماه ۱۳۵۷، به حیله ساواک دستگیر شد و به زندان افتاد. بالاخره آن فقیه مجاهد عرصه انقلاب با حضور مدام مردم در صحنه و پیگیری مراجع عظام و علمای بنام، آزاد شد و در هنگام آزادی و بازگشت از شیراز با استقبال کم‌نظیر مردم شهرستان اقلید و روستاها مواجه گشت. مردم و جوانان پرشور و حماسی و کفن‌پوش اقلیدی، کیلومترها علامه موحد ابطحی را سردست و شانه بلند کرده و از میان جمعیت عبور می‌دادند. فریاد شادی از این آزادی زمین و زمان را پر کرده بود. صحنه‌ای که هرگز از ذهن حاضران آن روز به‌یادماندنی محو نخواهد شد.

■ **به زیر کشاندن مجسمه شاه در آباده**

شهرستان اقلید با حضور مرحوم علامه از شهرهای پیشتاز در انقلاب اسلامی ایران بود، انقلاب در شهرهای همجوار اقلید نیز جوانه زده بود و هر روز توفنده‌تر و کوبنده‌تر، رشد می‌کرد و جلو می‌رفت، اما مسئله‌ای در شهر آباده بود که مرحوم علامه را ناراحت می‌کرد و آن این بود که در یکی از میادین آباده که از ورودی‌های اصلی شهر هم بود، مجسمه شاه نصب شده و خودنمایی می‌کرد. مرحوم علامه، مکرر پیام می‌دادند: «بس است دیگر! نفرت از این شاه مزدور و امریکایی به اوج خود رسیده و زیبنده نیست پس از این همه نفرت و این همه جنایت که حکومت مستبد و خودکامه از خود بروز داده، سمبل و نمادی که نشانه محبّت و ارادت به شاه و شاه‌دوستی است، در آن شهرستان باقی بماند و این بت و نماد طاغوت در مسیر جاده اصفهان- شیراز باشد.»

اما کمتر کسی توجه می‌کرد؛ یا شهامت این کار وجود نداشت یا هنوز باور برخی نشده بود که شاه رفتنی است و قبل از رفتن او همه نمادهایش هم باید از بین برود و فرو ریزد. مرحوم علامه فرمودند: «اگر شما دست به کار نشوید، خودم با مردم اقلید این کار را خواهم کرد.»

از قضا یک روز در یکی از روستاهای آباده -که در کنار جاده اصفهان- شیراز قرار دارد و فاصله چندانی با اقلید ندارد- تعدادی از گماشته‌های پهلوی، با شعار جاوید شاه راه را بر مسافران و ماشین‌های عبوری می‌بندند و می‌گویند: باید جاوید شاه بگویید و به امام خمینی اهانت کنید، تا به سلامت بتوانید از این جا عبور کنید و... وگرنه شیشه ماشین‌ها را خرد می‌کردند و عکس شاه را هم به ماشین می‌چسباندند و در این گیر و دار همان روز، عصر جلوی ماشین سواری یک راننده اقلیدی را هم می‌گیرند و همان تقاضاها را از او می‌کنند. اما ایشان برخلاف آنها، عکس شاه را پاره می‌کند و مرگ بر شاه سر می‌دهد و درود بر خمینی، سلام بر ابطحی می‌گوید و آنها هم ناجوانمردانه او را کتک مفصلی می‌زنند و با چوب و سنگ شیشه ماشین او را می‌شکنند و بدنه آن را هم آسیب می‌زنند! ایشان با وضعیتی دلخراش به اقلید آمده و مستقیم و بدون درنگ سراغ آیت‌الله سید محمدباقر موحد ابطحی را می‌گیرد و خدمت ایشان می‌رسد و معظم‌له با رقت قلب بی‌نظیر و اشک‌های همیشه جاری -که از عظمت الهی و محبّت و معرفت اهل بیت نبوی(ع) از چشمان نورانی‌اش می‌بارید- به‌شدّت متأثر و گریان شدند.

■ **دعوت علامه از مردم برای از بین بردن بت آباده**

مرحوم علامه آن شب در مسجد جامع با سخنرانی کوبنده‌ای از مردم دعوت کرد که فردای آن روز همه کفن پوشیده و با جمعیت انبوه و با هر وسیله ممکن به سمت آباده حرکت کنیم، تا ضمن پیوستگی مردم انقلابی دو شهرستان، هم عظمت حماسی انقلاب را به نمایش بگذاریم و هم برخی مزدوران ساده‌لوح که تطمیع شده‌اند یا از سر نادانی هنوز هوای شاه دوستی در سرشان است و برای مسافران مزاحمت ایجاد می‌کنند، حساب دستشان بیاید که این دست و پا زدن‌های مذبوحانه و حرکات ناشیانه بی‌فایده است و هم مهم‌تر از همه باید مجسمه شاه را در میدان ورودی آباده به زیر بکشیم تا همه متوجه شوند که قدرت طاغوت درهم شکسته و از نماد او هم اثری ساخته نیست.

■ **لبیک هزاران نفر به دعوت انقلابی علامه**

در پی دعوت علامه ابطحی از مردم اقلید برای از بین بردن بت شاهنشاهی در آباده، هزاران نفر در میدان شهر گرد هم آمدند و با کامیون، اتوبوس، مینی‌بوس، کمپرسی، نیسان، سواری و حتی تریلی و تراکتور و... و با جلوداری معظم‌له، حرکت به سمت آباده آغاز شد. وقتی به سورمق رسیدند مأمورین پاسگاه مسلحانه وارد جاده شده و راه را بر مردم بستند و با نشانه گرفتن مردم و ایجاد رعب و وحشت، می‌خواستند مانع رسیدن مردم به آباده شوند. چند مأمور مسلح هم در پشت‌بام و برج پاسگاه سنگر گرفته و تفنگ‌های خود را به سوی مردم نشانه رفته بودند. علامه مجاهد از ماشین پیاده شدند و به آنها فرمودند: «به خدا قسم اگر راه را باز نکنید یا گلوله‌ای به سوی مردم شلیک کنید، مطمئن باشید با این موج جمعیت و با کامیون پاسگاه را بر سرتان خراب می‌کنم، تا به سبب حمایت از طاغوت و مخالفت با فرمان امام خمینی مرجع دینی، به درک واصل شوید!» با این تهدید قاطع علامه مجاهد و شناختی که آنها نسبت به ایشان داشتند، راه را باز کردند و علامه و همراهان به سمت آباده حرکت کردند و با پشت سر گذاشتن سورمق به روستایی رسیدند که برای مردم ایجاد مزاحمت کرده و راننده اقلیدی را هم کتک زده بودند. علامه مجاهد فرمود: «برای آن که حساب دستشان بیاید کنار روستا که کنار جاده اصفهان- شیراز هم هست، توقف کوتاهی بکنید و با شعار مرگ بر شاه و درود بر خمینی پیام انقلاب را به گوش آنها برسانید تا دیگر از این غلط‌های جاوید شاهی نکنند و مزاحم مسافران نشوند.» وقتی جمعیت به آنجا رسید، مأموران از حرکت انبوه مردم اقلید باخبر شده بودند و همه به درون خانه‌ها خزیده و چند نفری برای مشاهده اوضاع به پشت‌بام رفته بودند که با دیدن مردم، آنان هم به درون رفته و جمعیت به حرکت خود ادامه داد و با همین حماسه‌آفرینی، مزاحمت آنها هم برچیده شد تا به آباده رسیدند.

■ **ورود به آباده و سخنان علامه با نیروهای مسلح**

مأموران امنیتی آباده که باخبر شده بودند، اطراف میدان و گرد مجسمه جمع شده بودند تا از آن حفاظت کنند. جمع زیادی از مردم شهرستان آباده هم که از حضور مردم اقلید و علامه مجاهد باخبر شده بودند به آنها پیوستند، اما انتظار جمعیت بیشتری می‌رفت که به هر دلیل نیامده بودند. وقتی به میدان رسیدند، اول اخطار دادند و بعد اقدام به شلیک تیر هوایی کردند و به مردم هشدار می‌دادند که به مجسمه شاه نزدیک نشوند!

علامه مجاهد بلندگو را به دست گرفتند و فرمودند: «ما برای به زیر کشیدن همین مجسمه این جا هستیم. به دست خود گور خود را نکنید و مسبب مرگ خود نشوید. اگر گلوله‌ای شلیک کنید، یقین بدانید در مقابل این همه جمعیت کاری از شما ساخته نیست. حالا فرضاً چند نفر را هم به شهادت برسانید، آن هم به خاطر یک بت و پیکره بی‌خاصیت که اصل او در حال نابودی و انقراض است، شما به نمادش چسبیده‌اید و به روی برادران خود اسلحه کشیده‌اید. با این کارتان، این همه آدم مادرانتان را به ماتم می‌نشانند...، نکنید...، به فکر اسلام باشید و به فرمان امام گوش دهید و به عظمت مملکت و عزّت ملت بیندیشید. این دفاع شما دفاع از یک نوکر اجنبی و بیگانه است و این ذلّت شماست که نوکر نوکر بیگانه باشید. بیایید سرباز اسلام، قرآن و پیامبر(ص) و امامان(ع) خود و خادم پدران و مادران و برادران و خواهران خود باشید. این مردم از شما هستند و شما هم از این مردم. کار را به سختی و تلخی نکشید. کار سلطنت و حکومت بی‌درایت تمام است و در فردای پیروزی این انقلاب، می‌خواهید زندگی کنید. برای خود ننگ سر نیاورید و مبادا خون مسلمان بی‌گناهی ریخته شود که در آن صورت امام و پناهی ندارید و در کنار همین مجسمه نابود خواهید شد.»

■ **نابودی مجسمه شاه در آباده و انتقال سر شاه به اقلید!**

سخنان حکمت‌آمیز و خیرخواهانه مرحوم علامه، بسیار کارگر افتاد و جنب و جوش نظامیان کم شد و علامه مجاهد اولین ضربه‌ها را بر مجسمه فرود آورد که دیگر کار به دست جوانان افتاد و مردم با پتک و تبر و هرچه آورده بودند، نماد طاغوت را درهم شکستند و جوانان انقلابی اقلیدی به علامت پیروزی، سرچشمه شاه پهلوی را هم از آباده به اقلید آورده و در خیابان‌ها می‌چرخانیدند و شعارهای انقلابی و حماسی و اسلامی سر می‌دادند!

■ **خدمات مرحوم علامه، دو ماه قبل از پیروزی انقلاب**

علامه موحد ابطحی دو ماه قبل از پیروزی انقلاب عملاً اداره اقلید را از دست نیروهای نظامی خارج نمود و در سراسر این شهر برای حراست از اموال عمومی و حفظ امنیت، خیمه‌های نگهبانی برپا کرد، در حالی که سلاحی جز سلاح سرد و نیروی ایمان به خداوند منان نداشت. جوانان شب تا صبح در درون خیمه‌ها به نگهبانی مشغول بودند و مردم گروه گروه برای آنان غذا، میوه، پسته و تنقلات می‌آوردند تا با توان و امکان و ایمان، در راه انقلاب فداکاری کنند و بالاخره یک ماه قبل از پیروزی انقلاب با جلوداری معظم‌له پاسگاه ژاندارمری اقلید به تصرف مردم درآمد و عکس‌های آن روز نیز موجود است که مرحوم علامه، تصویر امام را به فرمانده وقت ژاندارمری می‌دهد! و سربازان به مردم پیوسته‌اند و مردم آنها را به آغوش کشیده‌اند و این شهرستان هم به سهم خود سنگرهای طاغوت را فتح کردند.

■ **خنثی‌سازی یک توطئه توسط مرحوم علامه**

روزی برخی عناصر طاغوتی با تحریک ساواک استان فارس در بعضی روستاهای شهرستان، اقدام به فریب مردم یا تطمیع آنها کرده بودند و از شهرهای دیگر هم افرادی را آوردند تا به عنوان چماقداران و هواداران شاه به شهر و مردم اقلید با سلاح گرم حمله کنند و با حمایت نیروهای مسلح دولتی دست به جنایت و آدم‌کشی بزنند که آیت‌الله موحد ابطحی به محض باخبر شدن، بی‌درنگ دستور دادند تمام شهر و مردم، آماده دفاع با هر وسیله ممکن شوند. چند کامیون پر از سنگ و آجر شد و در خیابان امامزاده عبدالرحمن و اطراف میدان شهدا مستقر شد و جوانان قوی و پرشور بر آنها سوار شدند و در بسیاری از پشت بام‌های اطراف خیابان و محلات نزدیک به آن نیز، سنگ و آجر آماده شده بود و بقیه مردم هم برای مقابله به‌مثل آماده شدند و چوب و چماق و شمشیرهای آهنی از پیش ساخته فراهم کرده و آماده بودند. خبر رسید که از سمت سرحدات و ده بید(صفاشهر) جمعی چماق‌دار و هواخواه شاه -که در اصل فریب خورده بودند- به سوی اقلید در حرکتند. علامه ابطحی با ماشینی مجهز به بلندگو سوار شد و با جمعی از جوانان در گردنه تیمارگون -که تنها راه مواصلاتی اقلید و روستاهای آن می‌باشد- مستقر شدند و با بلندگو به آنها اعلام کردند: «ای فریب‌خورده‌ها از همان راهی که آمده‌اید برگردید، که جمعیتی انبوه برای نابودی شما در شهر سنگر گرفته و آماده‌اند. ما قصد خون‌ریزی نداریم و شما را فریب‌خورده می‌دانیم، اما اگر به شهر حمله کنید و باعث رعب و وحشت شوید و به اموال مردم تعرض نمایید، بر اساس تعالیم اسلام خود ایجاد رعب و وحشت در میان مسلمانان، مجازات سنگین دارد و بر مردم مؤمن واجب است تا از مال و ناموس و شهر خود دفاع کنند. در آن صورت مسئولیت و عواقب کار، به عهده خود شماست و فریب‌خوردگی شما مجوزی برای ارتکاب جرم ندارد. نگذارید جهلتان بر مسلمانی شما غلبه کند و موجب آزار دیگر مسلمانان شوید.»

آنها نیز از طریق نیروهای نفوذی خود ملتفت شدند که نمی‌توانند در مقابل علامه مجاهد و مردم اقلید بایستند، و از راهی که آمدند، برگشتند و این غائله نیز پایان یافت.

■ **حوادث انقلاب در اقلید و به ثمر نشستن خون شهدا**

حوادث انقلاب و حرکت مردم به زعامت مرجعیت و روحانیت ادامه داشت و حوادث بسیاری در شهر پیش آمد که بارزترین آن در روز چهارم آبان، تولد شاه بود که هر ساله در مدارس و ادارات آن زمان جشن می‌گرفتند و در آن سال، امام خمینی هر نوع برگزاری جشنی را جایز نمی‌دانستند. علامه چند روزی به قم رفته بودند و در این اثنا، برخی میدان مبارزه را خالی دیدند و تصمیم گرفتند چهارم آبان سال ۵۷ را در میدان شهدای فعلی اقلید، جشن تولد بگیرند!

عده‌ای از مردم با علامه تماس گرفتند و ایشان را از تصمیم شوم آنها آگاه کردند. ایشان فرمودند: «حضرت امام تمام جشن‌های مذهبی را اعلام تعطیل فرموده‌اند، ما چگونه اجازه دهیم بر سر خون شهدای ما جشن تولد شاه را بگیرند؟» و در ادامه فرمودند: به هر طریق که شده جشن آنها را به هم بریزید... و چنین نمودند و آن مواجهه نیز با شهادت علی‌اکبر یوسفی اولین شهید انقلاب در اقلید و دو تن دیگر به پایان رسید و همین خون‌ها به ثمر نشست و انقلاب به اهداف خود رسید و خاطرات آن در اذهان جاودان ماند.

■ **نقش علامه در نامه سرگشاده فضلای حوزه علمیه قم به پیشگاه امام خمینی مهرماه سال ۱۳۴۴ هجری شمسی**

مرحوم علامه در نهضت اسلامی ایران مانند علمای سایر بلاد، همکاری و کوشش فراوان نمود و با نفوذ معنوی که در قلوب مردم داشت، اقداماتی مؤثر انجام داد و در اعلامیه‌ها و بیانیه‌ها از حمایت‌های ایشان، مکرر استفاده می‌شد. به عنوان نمونه پس از خبر انتقال رهبر و مرجع عالیقدر از تبعیدگاه ترکیه به عراق، شور و شادی سراسر ایران را فرا گرفت. علما و روحانیون مبارز و پاسداران نهضت امام خمینی در حوزه علمیه قم دریافتند که رژیم شاه با انتقال ایشان به عراق می‌خواهد ضربه جبران‌ناپذیری بر پیکر نهضت اسلامی و سعادت ملت ایران وارد کند و به این بود که سخت نگران و خشمگین شدند و به منظور خنثی کردن این توطئه شوم رژیم شاه، با صدور اعلامیه‌ها و نامه‌های سرگشاده‌ای در مورد توطئه شاه، نسبت به انتقال امام خمینی به عراق هشدار دادند و این نامه سرگشاده با بیش از ۷۵۰ امضا از علما و فضلا و طلاب حوزه علمیه قم انتشار یافت که متن آن به قرار زیر بود:

بسمه تعالی

محضر مقدس بزرگ مرجع عالم تشیع حضرت آیت‌الله العظمی آقای خمینی متع الله المسلمین بطول بقائه

هرچند انتقال حضرتعالی از ترکیه به عتبات عالیات از جهتی مایه خرسندی است، ولی ادامه تبعید آن مرجع عالیقدر که به خاطر دفاع از قرآن و حقوق ملت اسلام و حمایت از استقلال و تمامیت ارضی کشور اسلامی ایران صورت گرفته است، بسی موجب تأثر و تنفر عموم ملت ایران است. ملت شریف مسلمان ایران و حوزه علمیه قم که از منویات مقدس آن فاقد عظیم‌الشأن پیروی می‌کنند و برای تأمین و اجرای آن از هیچ گونه فداکاری دریغ ندارند، انتظار دارند که به‌زودی موانع برطرف شود تا با مراجعت حضرتعالی به حوزه علمیه قم و با تدبیرات خردمندانه و رهبری‌های ارزنده آن زعیم عالیقدر، مصالح عالیه اسلام و ایران و حقوق از دست رفته ملت تأمین گردد. ادام الله ظلکم علی رووس الانام.

سید محمدباقر ابطحی و... سایر امضاها

قم: مهرماه- ۱۳۴۴

این نمونه‌ای از اعلامیه‌های حوزه علمیه قم بود که مرحوم علامه بر امضا و تکمیل آنها نقشی داشتند. اعلامیه‌ها و نامه‌های دیگری هم هست که نقل همه آنها در این مقام مقدور نیست.

آیت‌الله سید محمد باقر موحد ابطحی در حال سخنرانی برای مردم در حاشیه یکی از راهپیمایی‌های انقلاب در شهر اقلید

یک ماه قبل از پیروزی انقلاب با جلوداری علامه ابطحی پاسگاه ژاندارمری اقلید به تصرف مردم درآمد و عکس‌های آن روز نیز موجود است که ایشان، تصویر امام را به فرمانده وقت ژاندارمری می‌دهد! و سربازان به مردم پیوسته‌اند و مردم آنها را به آغوش کشیده‌اند و این شهرستان هم به سهم خود سنگرهای طاغوت را فتح کرد